

تحلیلی بر روش‌شناسی نظام‌های اقتصادی - سیاسی با تأکید بر ایران

دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۰۱ جلیل دارا*

پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۲۵ معزالدین باباخانی**

چکیده

در این مقاله تلاش شده است تا از طریق بررسی رابطه میان ایده - ماده به بررسی نظام‌های مطرح در حوزه اقتصاد سیاسی که عبارت‌اند از لیبرالیسم یا اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و سوسیالیسم یا اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده و اقتصاد ترکیبی پرداخته شود و در پایان، روش‌شناسی نظام اقتصادی - سیاسی ایران مورد تحلیل قرار گیرد. سؤال این است که چه نوع روش‌شناسی برای بررسی این نظام‌ها مناسب‌تر است. فرض پژوهش این است که از آنجاکه در اقتصاد لیبرالیستی، ایده تقدم بر ماده و در اقتصاد سوسیالیستی، ماده تقدم بر ایده دارد به دلیل جدایی میان سوژه و اثره در این دو نظام، روش‌شناسی این دو نظام اقتصادی - سیاسی، پلورالیستی و مبتنی بر نقد بیرونی و ذره‌گونه است. درحالی‌که در اقتصاد ترکیبی که مبتنی بر دیدگاه توسعه منابع انسانی و دولت رفاه است، نوع روش‌شناسی آن «درون ماندگار» و یا استعلایی است. روش‌شناسی در این مقاله، مبتنی بر روش‌شناسی مایکل والزر است که درصدد است به‌نوعی بین ایده و بین ماده در نظام‌های اقتصادی - سیاسی، توازن و تعامل بر مبنای واقعیت‌های موجود ایجاد کند.

واژگان کلیدی

لیبرالیسم، سوسیالیسم، نظام‌های اقتصادی - سیاسی، ایران

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)

j.Dara@modares.ac.ir

bteymouri@yahoo.com

** دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

روش‌شناسی، مبنای علمی نسبتاً متقنی را برای بررسی پدیده‌ها فراهم می‌آورد؛ در واقع با اتخاذ روش‌شناسی مناسب برای یک موضوع می‌توان به وجوه مختلف یک موضوع پرداخت و آن را به صورت علمی مورد بررسی قرار داد. اگر روش‌شناسی در کار تحلیل لحاظ نگردد، به موضوع نمی‌توان به صورت علمی پرداخت. از طرفی چنانچه به موضوعات به صورت غیر علمی پرداخته شود، معضلات و دشواری‌های بی‌شماری به وجود می‌آید.

مسئله دیگر که در امر روش‌شناسی باید به آن توجه کرد سنخ‌شناسی انواع تحلیل است؛ تحلیل، به معنای تقسیم کردن مسئله به صورتی که ذهن، این مفاهیم را درک کند. در بعضی از مواقع تحلیل بی‌زمان صورت می‌گیرد؛ اما در برخی موارد تحلیل، حاصل برشی از زمان و ایستا فرض کردن زمان است مانند تحلیل‌های اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) «هم‌زمانی»^۱ که مبتنی بر آمار و ارقام است. در برخی از موارد هم، تحلیل، در طول زمان صورت می‌گیرد که اصطلاحاً تحلیل «در زمانی»^۲ نام دارد.

موضوع این مقاله، روش‌شناسی نظام‌های اقتصادی-سیاسی با تأکید بر مطالعه نظام اقتصادی-سیاسی ایران است. بدیهی است در ابتدا باید مشخص شود که در اقتصاد سیاسی به چه مسائلی پرداخته می‌شود و اینکه به‌طور کلی، اقتصاد نسبت به سیاست و یا سیاست نسبت به اقتصاد اولویت دارد و یا اینکه هیچ‌یک، بر دیگری اولویت ندارند بلکه با یکدیگر در تعامل هستند. سؤال اصلی مقاله این است که از چه روش‌شناسی می‌توان برای تحلیل نظام‌های مختلف اقتصادی-سیاسی ارائه شده در جهان معاصر استفاده کرد؟ فرض ما در این مقاله این است که برای تحلیل نظام‌های مختلف اقتصادی-سیاسی، به دلایل مختلفی نظیر تقدم و تأخر و یا تعامل این مفاهیم با یکدیگر، روش‌شناسی‌های مختلفی وجود دارد که باید برای تحلیل هر یک از این نظام‌ها اجزاء روش‌شناسی، مورد واکاوی قرار گیرد تا بتوانیم تحلیل علمی و روش‌شناسانه از نظام‌های مذکور ارائه کنیم. در غیر این صورت نمی‌توان به تحلیل علمی از این نظام‌ها دست یافت.

۱. تعریف مفاهیم

۱-۱. اقتصاد

ترجمه یونانی واژه «اقتصاد»^۳، لغت «ای‌کونومیکوس» است که بعدها به «اکونومی» تبدیل شد و از نظر ریشه لغوی از دو کلمه یونانی «ایکو» به معنای خانه و «نومو» به معنای قانون تشکیل شده است. معنای دیگر ایکو، اموال و معنای دیگر نومو، اداره است. لغت «اکونومی» در یونان قدیم به معنای اداره امور اموال بوده است. در زبان عربی کلمه اقتصاد به معنای میانه‌روی است. در قرن سوم و چهارم پیش از میلاد ارسطو^۴ و گزنفون^۵، این لغت را با همین مفهوم به کار برده‌اند. در زبان عربی، به معنی تدبیر منزل هم به کار رفته است. زیربنای علم اقتصاد متشکل از دو موضوع «نامحدود بودن نیازها» و «محدودیت منابع تولید» است. با توجه به محدودیت منابع، افراد توانایی تأمین نیازهای نامحدود خود را ندارند. لذا از وظایف اقتصادی جامعه، تصمیم‌گیری مناسب برای تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود و تعیین نحوه توزیع و مصرف این کالاهاست (قنادان، ۱۳۸۹، ص ۴).

مکاتب اقتصادی مبتنی بر نظام سرمایه‌داری، اقتصاد ابزاری را برای رسیدن سود بیشتر در نظر می‌گیرند که اقتصاد اثباتی نام دارند؛ اما اقتصاد دیگری نیز وجود دارد که به صورت فرایندی اقتصاد را در نظر می‌گیرد و گزاره‌های فرا اقتصادی را برای تحلیل در نظر می‌گیرد. این نوع اقتصاد، اقتصاد هنجاری است. علاوه بر دو نوع ذکر شده، به نوع دیگری از اقتصاد می‌توان اشاره کرد که اقتصاد کل‌گرا نام دارد که جنبه آرمانی نیز دارد و آن، اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر اندیشه مارکسیستی است.

۱-۲. سیاست

ریشه مفهوم سیاست^۶ را باید در واژه یونانی «پولیس» به معنای دولت-شهر جست. آتن در زمان افلاطون و ارسطو یک دولت-شهر بود. نزد ارسطو شهر به‌عنوان مکانی است که سیاست در آن تحقق می‌یابد. از نظر وی مقدمه سیاست، اخلاق است که هر دو، جزء علوم عملی هستند. اخلاق به دنبال این است که چگونه شخص انسان خوب شود تا به سعادت برسد و سیاست به دنبال آن است که چگونه شخص شهروند، خوب شود تا به سعادت برسد (Barker, 1952, pp.210-211).

نکته حائز اهمیت اینکه در تعریف سیاست باید تفکیکی میان امر سیاسی و خود سیاست انجام داد و همین تفکیک، نسبت بین سیاست و اقتصاد را مشخص می‌کند. فیلسوفان سیاسی یونان زمانی که از سیاست سخن می‌گویند منظورشان امر سیاسی است. به این معنا که امر سیاسی، امری جوهری و بیان‌کننده کلیت است. برای مثال هنگامی که ارسطو از سیاست سخن می‌گوید از زندگی خوب می‌گوید که امر کلی است. لذا از امر سیاسی سخن می‌گوید؛ اما با مطالعه اثر سیسرون^۷، متفکر و خطیب رومی با عنوان «دواتوتیسیونه»^۸ متوجه می‌شویم که وی از خود سیاست و نه امر سیاسی سخن می‌گوید. بعدها سخن گفتن از سیاست به معنی ماده و معاش توسط هابز دنبال شد تا اینکه مجدداً کانت در دوره مدرن در کتاب «نقد عقل محض» هنگامی که از ایدئالیسم استعلایی سخن می‌گوید نگرش به سیاست را بر بنیان امر سیاسی قرار می‌دهد. در واقع امر سیاسی بیان‌کننده کلیت است که اقتصاد هم در این کلیت است اما خود سیاست (نه امر سیاسی) به صورت مستقل، حوزه جدا از اقتصاد است. امروزه وجوه متفاوتی برای سیاست قائل هستند؛ مانند سیاست به‌مانند تصمیم‌گیری یا سیاست به‌مانند اعمال قدرت. این تعاریف از سیاست مبتنی بر خود سیاست است و نه امر سیاسی.

۳-۱. نظام

نظام^۹ (سیستم) به گروهی از عناصر وابسته به هم که به‌منظور خاصی سازمان‌یافته‌اند، اطلاق می‌شود. برای شناختن هر نظامی لازم است که حدود آن مشخص گردد و به مقاصدش پی برده شود (استلی پرس، ۱۳۷۸، ص ۵۰۱). برداشت فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی از سیاست در مقطعی با نگرش سیستمی متفاوت بوده است. این نوع نگرش‌ها و تحلیل‌ها را در روش‌های کمی و اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) می‌توان ملاحظه کرد که پدیده را در زمان و نه در طول زمان یعنی به صورت مقطعی مورد تحلیل قرار می‌دهد. دیوید ایستون^{۱۰} نگرش سیستمی را در سیاست به کار برده است (چیلکوت، ۱۳۷۸، ص ۲۳۷).

در علوم اجتماعی، مکاتبی نظیر ساختارگرایی نیز جزء نگرش سیستمی هستند. ساختارگرایی عبارت از تبیین آثار، پیامدها و رویدادهای سیاسی، صرفاً با توسل به عوامل ساختاری یا عوامل متعلق به بستر است (های، ۱۳۸۵، ص ۱۷۲). در ساختارگرایی صرف،

توجه به برش‌های زمانی و تحلیل «هم‌زمانی» است و نه تحلیل‌های «در زمانی» و در طول زمان؛ اما در رویکرد ساختار-کارگزار که در این مقاله از آن استفاده شده، تحلیل «در زمانی» در نظر گرفته شده است. های در کتاب خود درباره «تحلیل هم‌زمانی» می‌نویسد: تحلیلی که با برش زمانی یا متوقف کردن زمانی موضوع تحلیل، بعدی خاص از ساختار روابط اجتماعی یا سیاسی را محور بررسی قرار می‌دهد. در واقع، تحلیل هم‌زمانی تحلیلی ایستا و ساختارگرایانه است که نمی‌تواند فرایندها را تحلیل کند (های، ۱۳۸۵، ص ۲۳۸). لذا برای بررسی پویایی یک پدیده و حرکت از وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب که در قالب یک فرایند واقع می‌شود، تحلیل «در زمانی» پیشنهاد می‌گردد. این تحلیل بر فرایند دگرگونی در طول زمان تأکید می‌کند؛ در واقع، رهیافت «در زمانی» مانند فیلم‌برداری و رهیافت «هم‌زمانی» مانند عکس‌برداری است (های، ۱۳۸۵، ص ۲۴۳).

۴-۱. اقتصاد سیاسی

در فرهنگ «وبستر»، «اقتصاد سیاسی»^{۱۱} را یکی از رشته‌های علوم اجتماعی تعریف می‌کند که به مسئله رابطه متقابل فرآیندهای سیاسی و اقتصادی می‌پردازد. این فرهنگ، اقتصاد سیاسی قرن هجدهم را رشته‌ای از رشته‌های حکمرانی می‌داند که با هدایت سیاست‌ها به سمت تقویت حکومت و افزایش ثروت جامعه سروکار داشته است (چیلکوت، ۱۳۷۸، ص ۶۰۰). مسئله اصلی اقتصاد سیاسی «عدالت» است. عدالت مفهومی است که همه مکاتب اقتصاد سیاسی در مورد آن نظرورزی کرده‌اند؛ اما این مفهوم در همه مکاتب یکسان نیست و دولتی که از این مفهوم حاصل می‌شود، کارکرد خاص خود را دارد؛ برای مثال، نظام‌های سرمایه‌داری برای عدالت مفهوم کلی و انتزاعی که محل بروز آن در بازار و مالکیت خصوصی است، در نظر می‌گیرند؛ لذا دولتی که متصور می‌شوند، «دولت حداقلی» است. سوسیالیست‌ها عدالت را در توزیع برابر منابع می‌دانند و وظیفه توزیع عدالت را متوجه دولت می‌دانند؛ لذا «دولت فراگیر و حداکثری» را پیشنهاد می‌دهند.

۵-۱. ساختار و عاملیت

مفهوم ساختار^{۱۲} معمولاً برای اشاره به الگوهای تکرارشونده رفتار اجتماعی استفاده می‌شود. از آنجاکه این رفتارها فراگیر، مستمر و قاعده‌مند است، انسان‌ها را مقید و محدود

می‌سازد. ما معمولاً رفتارمان را با فشارهایی هماهنگ می‌کنیم که از سوی ساختار اجتماعی بر ما وارد می‌شود. از مفهوم عاملیت^{۱۳} برای بیان میزان ارادهٔ آزاد افراد در کنش‌های اجتماعی‌شان استفاده می‌شود. میزان عاملیت و ارادهٔ ما به میزان فشارهایی بستگی دارد که ساختارها به ما وارد می‌کند.

۲. چارچوب نظری تحقیق

۲-۱. نسبت روش‌شناسی و روش

لغت‌نامه وبستر روش را عبارت می‌داند از: راه‌های شناخت چیزی، دقت در سازمان‌دهی و طراحی و نظارت در مورد انجام چیزی، فرآیند و پروسه‌ای که به وسیلهٔ آن به هدف می‌رسیم. از طرفی روش‌شناسی یعنی تنظیم روش، قاعده‌ها و ایده‌ها که برای دانش و هنر بسیار بااهمیت است (<http://www.merriam-webster.com>). روش‌شناسی، روش‌های شناخت را مطرح می‌کند و باعث می‌شود که یک پدیده که در اینجا موضوع آن، اقتصاد سیاسی است، از وجوه گوناگون سنجیده شود؛ درحالی‌که روش، به پژوهشگر، چگونگی کارکرد را نشان می‌دهد. درواقع روش‌شناسی نوعی فرانظریه است که در مورد چگونگی بنیاد نظریه‌ها بحث می‌کند.

دو مفهوم اقتصاد و سیاست دو مفهوم ازهم‌جداست. در بعضی از زمان‌ها برای مثال، در دورهٔ کلاسیک و از نظر ارسطو سیاست بر اقتصاد اولویت داشته و اقتصاد مربوط به عرصهٔ تأمین معاش خانه و خانواده بوده و در مرحلهٔ پیشاسیاسی قرار داشته است؛ درحالی‌که از نظر آدام اسمیت اقتصاد تقدم بر سیاست دارد و انسان کلاً انسان اقتصادی است که باید در عرصه‌ای به نام بازار به دنبال سود خود باشد و سازوکارهای بازار کاملاً جنبهٔ خودتنظیمی و به دور از دخالت دولت دارد؛ بنابراین، دخالت یا عدم دخالت دولت و یا تقدم و تأخر اقتصاد و سیاست نسبت به یکدیگر سبب پدید آمدن مکاتب گوناگون اقتصاد سیاسی گردید. این مکاتب شامل مکتب اقتصاد کلاسیک، مکتب اقتصاد دستوری و سوسیالیستی (دو نوع سوسیالیسم تخیلی و نوع مارکسیستی) و مکتب اقتصادی ترکیبی می‌شود که هر کدام، روش‌شناسی خاص خودش را برای تحلیل برمی‌گزینند. در این مقاله از نظریه مایکل والزر^{۱۴} استفاده می‌شود.

۲-۲. اجزای روش‌شناسی

روش‌شناسی به پژوهشگر این توانایی را می‌دهد که بتواند به یک موضوع از جهات مختلف بنگرد و آن را از زوایای مختلف بررسی کند (حقیقت، ۱۳۸۵، ص ۶۷). به چند دلیل روش‌شناسی‌های متفاوت در بررسی پدیده‌ها وجود دارد: یک. روش‌شناسی‌ها از اجزای متفاوتی تشکیل شده است؛ دو. روش‌شناسی‌ها درباره موضوع هر علم متفاوت است؛ زیرا شناخت همه علوم یکسان و مشابه نیست؛ سه. در اثر تحول در علم، روش‌شناسی‌ها نیز متحول شده است (محمدپور، ۱۳۹۲، ص ۲۸). هر روش‌شناسی از چهار جزء «معرفت‌شناسی»، «هستی‌شناسی»، «انسان‌شناسی» و «روش» تشکیل می‌شود.

۲-۲-۱. معرفت‌شناسی

منظور از «معرفت‌شناسی»، یافتن معرفت، شناخت و آگاهی است. اینکه چگونه و از چه طریقی شناخت حاصل می‌شود؟ آیا شناخت از طریق ذهن شناسنده صورت می‌گیرد یا از طریق عینیت و امور ملموس و یا اینکه شناخت، حاصل دیالکتیک میان ذهن و عین است؟ براین اساس، در بعد معرفت‌شناسانه، روش‌شناسی‌های متفاوتی برای شناخت حاصل می‌شود؛ برای مثال، در روش‌شناسی‌های تجربه‌محور، ملاک شناخت، تجربه عینی است و یا در روش‌شناسی‌های ایدئالیستی، ملاک شناخت، ذهن شناسنده است؛ درحالی‌که روش‌شناسی‌ای که با کانت^{۱۵} آغاز شد، استعلایی است که در آن، ملاک شناخت، نوعی دیالکتیک میان امر پیشینی (عقلانی) و امر پسینی (تجربی) برقرار است.

در معرفت‌شناسی کلاسیک، عقل کلی^{۱۶}، ملاک و مبنای شناخت است؛ درحالی‌که به نظر می‌رسد لیبرالیست‌هایی نظیر جان استوارت میل و جرمی بنتام و همچنین طرفداران و مبدعان نظریه «قرارداد اجتماعی» به‌ویژه توماس هابز انگلیسی کاملاً بر مبنای عقلانیت محض (محاسبه‌گر^{۱۷}) می‌اندیشیدند و حتی دکارت نیز کاملاً بر مبنای عقلانیت محض می‌اندیشید. نوعی دیگر از عقلانیت (نوع سوم) که کانت آن را در نقد عقل محض مطرح می‌کند، عبارت از عقل عملی^{۱۸} است که مانند عقل ابزاری تنها وجه ابزاری و محاسبه‌گری ندارد و جنبه شناخت دیگری و ایجاد بینادذهنیت با دیگری را دارد که کاملاً

مکان‌مند و زمان‌مند است. این نوع از عقلانیت وجه استعلایی^{۱۹} دارد و فاعل شناسا در آن نقش به‌سزایی دارد که منطبق بر واقعیت است.

هگل نیز به وجه دیالکتیکی در کتاب «پدیدارشناسی روح» (۱۳۹۷)، به این عقل استناد دارد. به نظر می‌رسد یکی از تفاوت‌های اصلی اقتصاد سیاسی دموکرات‌منش‌هایی مانند رالز و جمهوری‌خواه‌منش‌هایی مانند والزر در نظر گرفتن عقل ابزاری و عقل عملی است. دموکرات‌ها بیشتر به دنبال عقلانیت ابزاری بوده و جمهوری‌خواه‌ها بیشتر به دنبال عقل عملی هستند که از طریق آن فضائل اجتماعی و خیر اجتماعی محقق شود.

۲-۲-۲. هستی‌شناسی

پرسش‌های هستی‌شناسانه، از خود حقیقت و واقعیت سؤال می‌کنند. در این بعد، ملاک چیستی خود حقیقت و واقعیت و نه شناخت آن است. در فلسفه کلاسیک هستی بر معرفت تقدم دارد. در دوره کلاسیک و زمان افلاطون و ارسطو وجه هستی‌شناسانه مسائل اقتصادی در نظر گرفته می‌شد و اقتصاد مرتبط با اخلاق به معنای اتیک^{۲۰} کلمه بوده است، نه اخلاق فردی به نام مورالیته^{۲۱}. اتیک که از اتوس یونانی آمده است، به معنای سنت، عادت و خوی و خلق است که وجهی کاملاً هستی‌شناسانه داشته است.

در دوره مدرن پدیدارشناسانی نظیر مارتین هایدگر و گادامر و مرلوپونتی و سارتر به وجه هستی‌شناسانه توجه نشان دادند. در این وجه، جدایی فاعل شناسا و موضوع شناسا زیر سؤال می‌رود و هستی، ملاک اصلی است؛ برای مثال، از نظر هایدگر «تفهم» اساس تفسیر است و در تفسیر، فهم، تبدیل به چیزی متفاوت نمی‌شود بلکه تبدیل به خودش می‌شود (هایدگر، ۱۳۸۹). مسئله زبان و فلسفه زبان برای این رویکرد بسیار مهم است. در زمینه اقتصاد سیاسی به نظر می‌رسد رویکردهای متأثر از پست‌مدرنیسم نظیر رویکرد ادوارد سعید و یا رویکردهای پسااستعمارگرایی نظیر رویکردهای هومی بابا و اسپیواک و یا رویکرد فانون که بیشتر به مسئله استعمار و حاشیه رفتن کشورهای درحال توسعه توجه دارند، در این وجه قرار دارد. در این وجه، اصولاً ساخت، به‌عنوان ساختار و سیستم و نظام، مفهومی ندارد و بیشتر عاملان و کارگزاران از نظر وجودی پیش می‌روند (گاندی، ۱۳۸۸).

۲-۳. انسان‌شناسانه

پیدایش دانشی به نام انسان‌شناسی تنها بر این زمینه متکی نیست که بخواهیم به آرای گوناگون دربارهٔ انسان، قالبی یگانه، نظام‌یافته و منسجم ببخشیم. پدید آمدن این رشته، حاصل توجه جدید انسان به خویش است. کانت برای نخستین‌بار به هنگام طرح این مسئله که کار فلسفه، یافتن پاسخ برای پرسش‌های زیر است، به طرح این پرسش‌ها مبادرت می‌ورزد: یک. چه چیزی را می‌توان دریافت؟ دو. چه باید کرد؟ سه. به چه می‌توان امیدوار بود و چهار. انسان چیست؟ یافتن پرسش اول بر عهده ماورای طبیعت است و یافتن پرسش دوم بر عهدهٔ اخلاق است و یافتن پرسش سوم بر عهدهٔ دین و یافتن پرسش چهارم، بر عهده انسان‌شناسی است (دیرکس، ۱۳۸۴، ص ۳). مسئلهٔ اصلی انسان‌شناسی، شناخت انسان در بستر محیط است؛ یعنی روشی است که در آن از بافتار و محیط به شکل‌گیری خود پدیده می‌رسد (دیرکس، ۱۳۸۴، ص ۷).

رویکرد انسان‌شناسانه به اقتصاد سیاسی این مسئله را روشن می‌کند که چرا آدم اسمیت انسان را انسان اقتصادی معرفی می‌کند و اقتصاد را نسبت به سیاست اولویت می‌دهد و یا اینکه چرا در اقتصاد دولت-رفاه، دخالت دولت در بازار مجاز شمرده می‌شود و یا اینکه چه بستری وجود دارد که سوسیالیست‌ها این‌گونه فکر می‌کردند.

۲-۴. وجه روش‌شناختی

در وجه روش‌شناختی، روش مواجهه با موضوع، مشخص می‌شود و در ابتدای روش، نظریه مطرح است که ابعاد آن عبارت از مفاهیم، تعمیمات، گزاره‌ها و فرضیه‌هاست. سپس وارد انواع سطوح تحلیل می‌شویم که دو نوع استدلال تبیینی در این سطح مطرح است. یک. سطح استدلال استقرایی که ملاک آن، تبیین از جزء به کل است و دیگری سطح استدلال قیاسی که تبیین از کل به جزء صورت می‌گیرد. بعد از این مرحله وارد رویکردها می‌شویم که این رویکردها شامل رویکرد هنجاری، ساختاری و رفتاری است. رویکرد هنجاری نوعی فرآیند را در بر می‌گیرد که حرکت از وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب است. در رویکرد ساختاری ساختار نهادهای اداری، ساختارهای نهادی جدید، گروه‌های رسمی مانند احزاب سیاسی، کلیسا، ارتش و گروه‌های دیگر

اجتماعی بررسی می‌گردد. رویکرد رفتاری که از روان‌شناسی متأثر است، به مسائلی نظیر یادگیری و انگیزش ادراک می‌پردازد. از سایر رویکردها نظیر رویکرد گفتمانی و فمینیستی می‌توان نام برد. سپس وارد مدل‌ها می‌گردیم. تمامی این سیر در وجه روش‌شناختی مطرح می‌شود (چیلکوت، ۱۳۷۸، ص ۵۰).

۳. بررسی روش‌شناسی‌های گوناگون برای تحلیل نظام‌های اقتصادی - سیاسی

از قرن هجدهم که اصطلاح اقتصاد سیاسی پایه‌گذاری شد، مکاتب اقتصاد سیاسی بر اساس این روش یک. قیاسی دو. استقرایی پایه‌گذاری شدند؛ برای مثال مکتب اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری که ملاک آن سود و خودتنظیمی بازار بدون دخالت دولت است، بر اساس روش استقرایی و جزء‌گرایی به وجود آمد؛ به عبارت دیگر، اگر بخواهیم در چارچوب مدل ساختار- کارگزار بیندیشیم، در اقتصاد سرمایه‌داری، اولویت با آزادی کارگزاران و عدم دخالت دولت و تبلور خواست فردی در نظام اقتصادی است؛ درحالی‌که در اقتصاد سوسیالیستی، روش قیاسی مطرح بوده است؛ روشی که اولویت را به ساختار و روابط جمعی و نهادها و به‌نوعی جمع‌گرایی و حذف فردیت می‌دهد. در این اقتصاد اصل بر مالکیت عمومی و دولتی است و از دولت بزرگ و حداکثری طرفداری می‌شود؛ اما در مدل اقتصاد ترکیبی که مدل سوم از مدل‌های اقتصاد سیاسی است و به مدل اقتصادی کینز یا دولت رفاه معروف است، از دخالت دولت در بخش خصوصی حمایت می‌شود.

این مقاله درصدد است تا با تبیین مدل ترکیبی، روش مناسب برای مطالعه نظام‌های اقتصادی- سیاسی از جمله نظام اقتصادی- سیاسی ایران را تبیین کند. مبنای این مدل واقعیت و ساختار واقعی است. ساختارهای موردنظر این مدل، برخلاف ساختار ساختارگرایان که صلب و ثابت است، منعطف بوده و در فرایندهای حرکت از وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب از طریق کنش و عملکرد کارگزاران شکل می‌گیرد؛ به این معنا که در این مدل، ساختار و کارگزار به‌عنوان دو سوژه مستقل و جدا عمل می‌کنند. منتهی از طریق سازوکار زبانی به یکدیگر پیوند می‌خورند. منظور از زبان، فهم معنی و کاربرد آن در عرصه زندگی روزمره است.

در این مقاله از نوع خاص ترکیبی یعنی مدل والزری بهره گرفته است. در این مدل عواملی نظیر تکثر فرهنگ‌ها، تکثر سلاقی در مصرف و تکثر سطوح درآمدی در نظر گرفته می‌شود. از آنجاکه این مدل، مبتنی بر سبک زندگی واقعی است و زندگی دارای عرصه‌های متفاوت و گوناگونی است، لذا اقتصاد به معنای تولیدی و مصرفی آن نیست بلکه به معنای امر اقتصادی است. اقتصاد به معنای بهترین گزینش عقلانی مالی برای رسیدن به رفاه شخصی و سیاست به معنای بهترین گزینش عقلانی برای رسیدن به رفاه جمعی مطرح است و نوعی تعامل میان سطوح خرد و کلان به وجود می‌آید. این وضعیت را مایکل والزر در کتاب خود به نام «حوزه‌های عدالت» ترسیم کرده است. در این مدل به جای اینکه همانند اقتصاد سرمایه‌داری، سود ملاک باشد و یا همانند اقتصاد سوسیالیستی عدالت جمعی و مالکیت جمعی و نوعی برابری ساده و غیرواقعی مطرح باشد، نوعی نظام اقتصاد سیاسی مبتنی بر برابری پیچیده مطرح است؛ به این معنا که تفاوت‌ها و نابرابری‌های فردی نیز به رسمیت شناخته می‌شود؛ اما منظور از عدالت مبتنی بر برابری پیچیده، استفاده برابر از فرصت‌ها و لیاقت‌سالاری است (Walzer, 1983, p.6).

والزر متفکری است که مفهوم اقتصاد و سیاست را مبتنی بر خیر به معنای رفاه در نظر می‌گیرد. به عقیده وی این خیرها عبارت است از: ۱. عضویت؛ ۲. امنیت و رفاه اجتماعی؛ ۳. پول و کالا؛ ۴. منصب؛ ۵. کار سخت؛ ۶. اوقات فراغت؛ ۷. آموزش؛ ۸. خویشاوندی و عشق؛ ۹. فیض الهی؛ ۱۰. خودشناسی و ۱۱. قدرت سیاسی (والزر، ۱۳۸۸). به نظر می‌رسد والزر اقتصاد و سیاست را مفاهیمی جدا اما مرتبط به یکدیگر می‌داند. ارتباط این مفاهیم را از طریق غایت و هدف آن تعیین می‌کند. علم اقتصاد رفاه شخصی را پی می‌گیرد و علم سیاست رفاه اجتماعی و انسجام اجتماعی را پی می‌گیرد. از نظر والزر عامل دیگری که به نظر می‌رسد می‌تواند عامل ارتباط این دو مفهوم با یکدیگر شود، «معانی اجتماعی» است که از این مفاهیم، برابری پیچیده (استفاده بهینه از فرصت‌ها و نه حذف تفاوت‌ها یا اتحاد در عین تکثر) حاصل می‌شود. از نظر والزر در عصر جهانی شدن نمی‌توان از یک اجتماع انسانی همگون سخن گفت و شیوه‌های تکثرگرایی ساده نیست؛ زیرا در برابری ساده هیچ‌گونه فهم مشترک حاصل نمی‌شود؛ یعنی اینکه ساختارها به مسیر خود و کارگزاران به مسیر خود می‌روند و بین آن‌ها هیچ‌گونه

همگرایی حاکم نیست بلکه در تکثرگرایی می‌توان به‌نوعی تعامل و التزام نسبت به ارزش‌های متفاوت رسید (Walzer, 1983, p.6).

۳-۱. نظام‌های اقتصادی-سیاسی مبتنی بر مکتب سرمایه‌داری

ریشه‌ها و تکامل اقتصاد سیاسی را در طول تاریخ می‌توان به دوران «مکتب تولید کالایی کوچک»، «مکتب سوداگری (مرکانتیلیسم)»، «لیبرالیسم کلاسیک»، «سوسیالیسم تخیلی»، «مارکسیسم»، «مکتب نوکلاسیک»، «مکتب کینز» و «نومارکسیسم» تقسیم کرد. به نظر می‌رسد مکتب تولید کالایی کوچک، مکتب سوداگری، مکتب کلاسیک و نوکلاسیک نزدیک به مکتب لیبرالیسم و مکتب کینز هم نزدیک به مکتب ترکیبی (البته با گرایش به سرمایه‌داری) است.

مکتب تولید کالایی کوچک مربوط به دوران باستان و سده‌های میانه است که برای نخستین بار در چین و یونان باستان ظهور کرد. منگ تسو در چین و افلاطون و ارسطو در یونان کوشیدند تا بی‌ثباتی همراه با تولید کالایی کوچک را بررسی کنند و راه‌های غلبه بر جامعه اشتراکی را بیابند. آن‌ها به تأثیر تقسیم کار بر تولید توجه نشان دادند و بیان کردند میان ارزش مصرفی و ارزش مبادلاتی تمایز هست (چیلکوت، ۱۳۷۸، ص ۶۱۱). مکتب سوداگری (مرکانتیلیسم) بین سده‌های چهاردهم و هفدهم میلادی پیشرفت بزرگی را در زمینه اقتصاد سیاسی باعث شد. بحث اصلی آن، سرشت ثروت در حوزه بازار بود. گذر اروپا از فئودالیسم به یک اقتصاد بازارمحور سودجو که شامل خریداران و فروشندگان بود، به تولید ثروت در این دوران یاری رساند. به گفته ارنست مندل دو گرایش در زمینه اقتصاد سیاسی در مکتب سوداگری پدید آمد؛ یکی مکتب انگلیسی که نماینده آن ویلیام پتی بود. وی تحلیل خود را بر مبنای کشاورزی و ارزش مازاد قرار داد و به مسئله رانت (نه سود) توجه کرد. گرایش دوم مکتب طبیعت‌گرایی (فیزیوکراسی) بود که به نمایندگی پیر باگیلبر بود. باگیلبر بر کار کشاورزی به‌عنوان تنها منبع ارزش تأکید داشت.

اقتصاددانان قرن هجدهم و نوزدهم نخستین کسانی بودند که اصطلاح اقتصاد سیاسی را به کار بردند. این دوران از ثروت ملل آدام اسمیت در ۱۷۷۶م تا اصول اقتصاد سیاسی جان استوارت میل در ۱۸۴۸م تداوم داشته است. البته آثار فیزیوکرات‌ها در میانه قرن هجدهم نیز جزء آثار اقتصاد سیاسی است. نظام اقتصاد سیاسی کلاسیک بر دو اصل

در دفاع از خودتنظیمی بازار و نظریه ارزش و توزیع استوار است (کاپو و راسو، ۱۳۸۷، ص ۵۸). در رویکرد کلاسیک، بازار در فعالیتهای معمولی‌اش و در غیاب کنترل از خارج، استفاده کامل از ذخیره سرمایه جامعه را تضمین خواهد کرد. آدام اسمیت اقتصاد سیاسی را بر مبنای عملکرد سودگرایانه موردبررسی قرار می‌دهد و به اولویت کارگزار بر ساختار توجه دارد و در تحلیل‌های خود به نظر می‌رسد که عامل فرهنگ را حذف می‌کند و به اولویت اقتصاد بر سیاست قائل است.

درواقع، لیبرال‌های کلاسیک متأثر از اندیشه‌های جان لاک و آدام اسمیت و دیوید ریکاردو بودند. لاک، کار را با دارایی و ثروت خصوصی پیوند زد و استدلال کرد که تولید، نتیجه تلاش فردی برای ارضای نیازهای انسانی خویش است. لیبرال‌ها اعتقاد داشتند دارایی خصوصی باید موردحمایت قرار گیرد. آدام اسمیت در کتاب «ثروت ملل»، قوانین بازار را سود خصوصی فردی می‌داند. ریکاردو نیز در کتاب «اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی»، طرفدار آدام اسمیت و هوادار انباشت سرمایه به‌عنوان پایه رشد اقتصادی بود. وی در اشاره به تضاد میان منافع زمین‌داران و سرمایه‌داران، منافع زمین‌داران را بر ضد مصلحت جامعه و منافع سرمایه‌داران را به نفع جامعه می‌داند (وینسنت، ۱۳۹۲، ص ۱۰۹). به‌طور کلی، در روش تحلیل نظام‌های اقتصادی - سیاسی مبتنی بر مکتب سرمایه‌داری می‌توان گفت از بعد معرفت‌شناسانه، این مکتب تنها به عقلانیت ابزاری بر مبنای سود و زیان توجه می‌کند و سودی که این مکتب به دنبال آن است، سود ناشی از فعالیت کارگزاران در بازار است که در این صورت نقش فرد (بی‌توجه به نقش ساخت) تنها در حد کسب پول تقلیل می‌یابد. در وجه هستی‌شناسی، نوع بودن انسان در نظام سرمایه‌داری، مبتنی بر انباشت بیشتر ثروت است و از نظر انسان‌شناسی این مکتب، انسان را موجودی اقتصادی می‌داند که تنها به فکر سود است. از نظر روشی نیز مکتب سرمایه‌داری روش قیاسی و بیشتر کمیت را مدنظر داشته است.

۲-۳. نظام‌های اقتصادی - سیاسی مبتنی بر مکتب سوسیالیستی

عنوان و اصطلاح سوسیالیسم در اوایل قرن نوزدهم (میلادی) پدید آمد. با این‌همه، هیچ تعریف عملی موردقبول همگان از سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی تا به حال صورت

نگرفته است. نظریه اقتصاد سوسیالیستی همیشه با مکتب مارکسیسم یکی نیست؛ زیرا نظریه پردازان قبل از مارکس مقالات و تحقیقات مهمی در زمینه سوسیالیسم ارائه کرده بودند. می توان گفت سوسیالیسم از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، پیش از مارکس شروع می شود و این مرحله با انتشار اعلامیه معروف به بیانیه (مانیفست) کارل مارکس و فردریش انگلس در انقلاب ۱۸۴۸م به طور قطعی پایان یافت. مهم ترین متفکران سوسیالیسم اولیه که بعدها مارکسیست ها آن ها را سوسیالیسم تخیلی نامیدند، عبارت از بابف، سن سیمون، فوریه و در انگلستان رابرت اوئن است. در آلمان هم مبانی سوسیالیسم اولیه پدید آمد. از نظر سوسیالیست های تخیلی، فرد ملاک نیست بلکه افراد در ارتباط با یکدیگر هستند. انسان ها موجوداتی اجتماعی یا اشتراکی هستند. سرمایه داری از نظر آن ها جامعه را به فقیر و غنی تقسیم می کند. افلاطون، سر توماس مور و فرقه دیگرزها (حفاران) در انگلستان مانند جرارد وینستالی، سن سیمون و آگوست کنت نیز جزء سوسیالیست های تخیلی هستند (وینست، ۱۳۹۲، ص ۱۸۵).

سوسیالیست های اولیه که آغازگر اقتصاد نوکلاسیک هستند، انتقاداتی نسبت به اقتصاددانان کلاسیک انجام دادند. مهم ترین این انتقادات از نظر بابف عبارت است از:

۱. نظام مالکیت خصوصی باید جای خود را به نظام جامعه کالای ملی بدهد و مالکیت عام جای مالکیت خاص را بگیرد.
۲. کار کردن وظیفه عمومی و همگانی است نه اینکه هر کارگر در کارخانه به موجب دستورات و اوامر بالاترین مقام، بر اساس اصل سودمندی اجتماعی کار کند.
۳. تصمیمات مربوط به تخصیص منابع تولید و توزیع، به صورت متمرکز گرفته می شود.
۴. از آنجاکه هیچ پول و مزدی وجود ندارد، کالاهای مصرفی فردی بین اعضا بر اساس اصل برابری توزیع شود.
۵. دولت در رأس تمام امور اقتصادی است و کلیه مبادلات اقتصادی توسط دولت صورت می گیرد (ایسینگ، ۱۳۷۴، ص ۹۶).

مارکس در کتاب «سرمایه» خود ضمن ذکر ادوار تاریخی، اولویت را به جمع و ساختار می دهد و تاریخ را به صورت واقعی در نظر نمی گیرد و بسیار کلی و انتزاعی در نظر می گیرد. وی دولت را حافظ و نگهدار نظام سرمایه داری می داند؛ لذا خواهان اضمحلال

کامل دولت و لغو کامل مالکیت خصوصی است. سایر مواردی که مارکس بیان می‌کند، مشابه پیش‌فرض‌های بابف است. در نگاه والزر، مارکس و مارکسیسم برابری ساده را دنبال می‌کنند که هیچ‌گونه نسبتی با واقعیت و عقلانیت عملی ندارد و کارگزار در تحلیل‌های مارکسیستی کاملاً حذف می‌شود و جبر بر تحلیل وی نمایان است. مارکس با پیش کشیدن مفهوم طبقه، بر تقدم اقتصاد بر سیاست تأکید دارد (کاپو و راسو، ۱۳۸۷، ص ۹۰).

مکاتب سوسیالیستی، شامل سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم مارکسیستی، برخلاف اقتصاد سرمایه‌داری که مبتنی بر عقلانیت ابزاری است و شیوه تولید را ملاک قرار می‌دهد. مارکس از نظر معرفت‌شناسی، شناخت طبقه کارگر را از شیوه تولید واقعی و شناخت صاحبان سرمایه را کاذب قلمداد می‌کند. این مکاتب از نظر هستی‌شناسی نوع رابطه انسان در طبقه و نسبت آن با شیوه تولید را مدنظر دارد و از نظر انسان‌شناسی، نگرشی کاملاً مادی و تاریخی برای انسان قائل است و نوع نگاه به انسان را تابع بسترها و ساختارهای شیوه تولید قلمداد می‌کند. از نظر روش، این مکتب بیشتر مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک و اصل تضاد مبتنی است. این روش ریشه هگلی دارد. از نظر مارکس تضاد اصلی در مرحله سرمایه‌داری بین سرمایه‌دار و کارگر صورت می‌گیرد و مسئله اصلی این تضاد، ارزش کالا است؛ لذا در چنین شرایطی تضاد، مابین دولت و مردم است و درنهایت، برای رفع این تضاد، دولت باید به اضمحلال کامل برسد که چنین مرحله‌ای کمونیسم است. این رویکرد در همه سطوح روش‌شناسی دچار تقلیل‌گرایی شده و همه چیز منجر به مادی شدن و به‌نوعی حذف کارگزار و سوژه فردی و سلطه جبر مطلق می‌انجامد که چنین تحلیلی نه علمی است و نه واقعی؛ به‌طوری که اشکالات آن در اتحاد جماهیر شوروی سابق و سایر کشورهای کمونیستی نمایان شده است.

۳-۳. نظام‌های اقتصادی - سیاسی مبتنی بر مکتب ترکیبی

اقتصاد ترکیبی همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، ترکیبی از اقتصاد کلاسیک و نوکلاسیک است. این اصطلاح از سال ۱۹۳۰م از سوی حزب کارگر انگلستان توسط اشخاصی نظیر آنتونی کراسلند، آندرو شان فیلد و تاوونی به کار گرفته شد. شیوه‌هایی که به نام دولت رفاه توسط جان مینارد کینز معرفی شده و از دخالت محدود دولت در اقتصاد به‌ویژه

برای حل مسئله بیکاری بیان می‌کند، جزء نظریات اقتصاد ترکیبی است. نظریات متفکران جدید توسعه نیز می‌تواند در طبقه‌بندی نظریات اقتصاد ترکیبی قرار گیرد؛ به بیان دیگر، اقتصاد ترکیبی حالت طیف‌گونه دارد که در چارچوب عقلانیت و واقعیت برای حل مشکلات اقتصاد سیاسی می‌تواند راه‌گشا باشد. به نظر می‌رسد الگوی آزادی در نظام‌های اقتصادی - سیاسی مبتنی بر اقتصاد ترکیبی جای خود را به الگوی برابری پیچیده که شامل آزادی، عقلانیت و عدالت و برابری است، داده و الگوی از خود بیگانگی و نبرد طبقاتی مارکسیستی در اقتصاد ترکیبی جای خود را به استفاده صحیح از منابع انسانی و شرایط و تأکید بر سرمایه معنوی که دانش و آگاهی، خودآگاهی و لیاقت‌سالاری است، داده است. در واقع، هستی‌شناسی اقتصاد ترکیبی، نوعی تقدم و اولویت قائل شدن نسبت به حل مسائل به صورت واقعی است؛ به عبارت دیگر، ساختارهای مورد بررسی اقتصاد ترکیبی مانند ساختارهایی که پیر بردیو و لوسین گلدمن بیان می‌کند، حالت تکوینی دارد و به صورت ایستا مورد بررسی قرار نمی‌گیرد؛ به این معنا که ساختارها از طریق کنش کارگزاران مرتباً در حالت تکوین و ابداع است و همین تکوینی بودن ساختارها باعث می‌شود که بتوانند نسبت به بحران‌های پدیده‌آمده پاسخ‌گو باشند و بتوانند بحران‌ها را حل کنند. در حوزه انسان‌شناسی، اقتصاد ترکیبی راه میانه را در پیش می‌گیرد و از نظر انسان‌شناسی تفکری بازتابی را به دنبال دارد. منظور از تفکر بازتابی آن است که کارگزاران با خلق ایده‌های جدید مشکلات ساختار را حل می‌کنند. روش‌شناسی اقتصاد ترکیبی، کیفی و ترکیبی است؛ مبنی بر اینکه واقعیت توسط سوژه‌های بین‌الذهانی ساخته می‌شود که وجه پراگماتیسمی است و اینکه واقعیت ساخته شده توسط زبان استعلا می‌یابد؛ یعنی اینکه می‌تواند برای تبیین و چرایی حل مسائل به کار رود.

۳-۴. مدل برابری پیچیده والزر در تحلیل نظام‌های اقتصادی - سیاسی؛ مدل مطلوب

از نظر والزر (از زمره مدل اقتصاد ترکیبی) به نظر می‌رسد در نظام‌های اقتصادی - سیاسی به جای سخن گفتن از «عدالت توزیعی» که هم سرمایه‌داری و هم سوسیالیسم آن را مطرح می‌کند، باید از «عدالت بر مبنای برابری پیچیده» سخن گفت. برابری پیچیده در مقابل عدالت توزیعی و برابری ساده قرار دارد. از نظر والزر نظام عدالت توزیعی مبتنی بر اصل

واحد است که در این اصل واحد، تفاوت‌ها حذف می‌شود و به‌جای آن شبیه‌سازی حاکم می‌شود؛ درحالی‌که یک معیار واحد برای توزیع عدالت در کار نیست بلکه معیارهای دیگری نظیر شایستگی، صلاحیت، اصل و نسب، دوستی، نیاز، مبادله آزاد و وفاداری سیاسی و تصمیم‌گیری مبتنی بر عقل عملی نیز دخیل‌اند.

از نظر والزر برابری پیچیده با هویت چندلایه پیوند تنگاتنگ دارد؛ به‌عبارت‌دیگر واقعیت امر ثابت نیست. واقعیت از طریق آگاهی و تجربه آگاهی و در شرایط زمانی و مکانی باید مورد بازتفسیر قرار گیرد. رویکرد والزر به واقعیت، استعلایی است؛ به این معنا که واقعیت نه بر مبنای عقلانیت محض شکل می‌گیرد و نه بر مبنای تجربه محض. واقعیت حاصل ترکیب عقل و تجربه است. از نظر والزر تلقی مکاتب سرمایه‌داری و سوسیالیسم از واقعیت ابداعی بوده و نه تفسیری؛ به این معنا که این مکاتب واقعیت را کاملاً ثابت یا داده‌شده از قبل در نظر می‌گیرند؛ برای مثال، در سرمایه‌داری واقعیت بر مبنای سود و عقلانیت ابزاری و روابط منفعت‌طلبانه شکل می‌گیرد و در سوسیالیسم نیز واقعیت در اجرای برنامه‌های از قبل تعیین‌شده و دستورات به‌صورت ثابت شکل می‌گیرد. واقعیت در سرمایه‌داری و سوسیالیسم به‌صورت تقلیل‌گرایانه مطرح است.

والزر با طرح مفهوم برابری پیچیده، مسائل اجتماعی نظیر اقتصاد و سیاست را به‌صورت هویتی در نظر می‌گیرد و هویت از نظر وی در واقعیت ساخته می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر، واقعیت از نظر والزر لایه-لایه، و لایه‌های آن، «هویت (کارگزاران)»، «تاریخ و فرهنگ» و «ساختارهای واقعی است».

۴. مروری بر روش‌شناسی نظام‌های اقتصادی - سیاسی در ایران

شواهد تاریخی بیان‌گر آن است که به‌دلیل نبود یک نظام اقتصادی - سیاسی شفاف نمی‌توان مرز مشخصی بین نقش ساخت و کارگزار در ادوار مختلف تاریخ اقتصاد سیاسی ایران قائل شد بلکه در مواقعی، سوئی ساخت قوی‌تر از کارگزار و در مواقع دیگر، سوئی کارگزار قوی‌تر از ساخت بوده است. برای بررسی روش‌شناسی نظام اقتصادی - سیاسی ایران ضروری است مروری تاریخی به بررسی دوره‌های اقتصاد سیاسی ایران داشت.

۴-۱. نظام اقتصادی- سیاسی ایران در دوره پیشامدرن

در این دوره، اقتصاد بر محور زمین بوده و به طور کلی، پنج نوع زمین‌داری اراضی سلطنتی (خالصه)، اراضی محول‌شده به مقامات دولتی در عوض خدمت یا مواجب (تیول)، اراضی متعلق به سازمان‌های خیریه (اوقاف)، اراضی خصوصی (مالکیت اربابی) و زمین‌داری دهقانی (مالکیت دهقانی) یا زمین‌داری کوچک (مالکیت خرده‌مالکی) در ایران وجود داشته است. در این دوره مالکیت تداوم نداشت و معمولاً با سقوط یک سلسله و مرگ شاه، یک طبقه جدید ظهور می‌کرد. همچنین، پادشاه اراضی را که دوست می‌داشت، بدون توجه به مالکیت آن ضبط می‌کرد. این نوع مالکیت نیز قابل تبدیل بود.

در این دوره اجزای هر شهر اجزای سه‌گانه شامل ارگ، مسجد و بازار بود. بازاریان مالیات‌ها را به دولت و روحانیان می‌پرداختند. به نظر می‌رسد در این دوره، جوانه‌های اقتصاد سیاسی مدرنی که در حال شکل‌گیری بود، توسط دولت حمایت نشد. از نظر کاتوزیان در ایران، فنودالیسم به شیوه اروپایی حاصل نشد و بخش بزرگی از زمین‌های زراعی مستقیماً در مالکیت دولت بود و بخش دیگر به اراده دولت به زمین‌داران واگذار شد؛ در نتیجه، دولت می‌توانست هر لحظه که اراده کند، ملک زمین‌داری را به خود یا به شخص دیگری واگذار کند؛ لذا ثبات و پایداری در شکل‌بندی‌های اقتصادی وجود نداشت. از نظر وی در چنین نظامی سرمایه‌داری نمی‌توانست رشد کند. در واقع تحلیل این دوره از بحث ما خارج است.

۴-۲. نظام اقتصادی- سیاسی در دوران پهلوی اول و دوم

گفتمان مسلط بر این دوره، گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی بود. این گفتمان مجموعه‌ای از عناصر مختلف از جمله نظریه شاهی ایرانی، پاتریمونیالیسم سنتی، گفتمان توسعه و نوسازی به شیوه مدرنیسم غربی، قانون‌گرایی و مردم‌گرایی بود که طی زمان ترکیبات بیشتری پیدا کرد. در این گفتمان بر اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنیستی، ناسیونالیسم ایرانی، مرکزیت سیاسی، مدرنیسم فرهنگی، سکولاریسم و توسعه صنعتی تأکید می‌شد. دولت مطلقه‌ای که در پرتو این گفتمان ظهور کرد، در پی آن بود تا جامعه و اقتصاد ایران را از صورت‌بندی سنتی و پیشاسرمایه‌دارانه به صورت‌بندی مدرن و

سرمایه‌دارانه عبور دهد و از این حیث برخی کارویژه‌های زیربنایی در حوزه نوسازی اقتصادی و اجتماعی به عمل آورد.

براین اساس، تب توسعه اقتصادی در ایران به معنای تحول جامع و سریع اجتماعی-اقتصادی، بروز در پایان جنگ جهانی دوم، در تأسیس مواردی چون راه‌آهن، بانک ملی و دانشگاه تهران در زمان رضاشاه تبلور یافت. وی در راه تحکیم و متمرکز ساختن حکومت خویش، درآمدهای ناچیز از فروش نفت را صرف تجهیز و نوسازی ارتش کرد. البته برنامه نوسازی رضاخان، بر اساس فناوری غربی استوار بود.

در دوران پهلوی دوم نیز توسعه اقتصادی مبتنی بر رویکرد سرمایه‌داری ادامه یافت. «جان فوران» در کتاب «مقاومت شکننده با رهیافتی تاریخی - جامعه‌شناختی» به بررسی تحولات اجتماعی ایران از دوره صفویه تا سال‌های بعد از انقلاب اسلامی می‌پردازد. وی ساختار نظام سیاسی - اقتصادی پهلوی را نماینده سرمایه‌داری جهانی می‌داند. از دیدگاه فوران عمده‌ترین دلایل توسعه وابسته (پیامد اقتصاد سرمایه‌داری) در زمان پهلوی دوم درآمدهای نفتی، ماشین سرکوب، دیوان‌سالاری و نظام حزبی بود. به عقیده وی اقتصاد ایران از سه مرحله عبور کرده که دو مرحله آن به بحران عمیق اقتصادی- اجتماعی انجامید. مرحله اول از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ دوره تثبیت اوضاع و عادی‌سازی اقتصاد در راستای وابستگی بود. درآمد نفت و کمک‌های اقتصادی به ایران موجب فعال شدن مدل توسعه دهه‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ بر مبنای فعالیت‌های کشاورزی گردید. طی سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۳۹ واردات بر صادرات فزونی گرفت. لذا این مرحله منجر به بحران کسری تراز پرداخت‌ها گردید که در پی آن بی‌ثباتی سیاسی سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ به وجود آمد. دومین مرحله، مربوط به سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۵۲ بود که می‌توان آن را دوره گذار همه‌جانبه به سوی اقتصاد سرمایه‌داری نامید. اصلاحات ارضی، به نظام دهقانی سهم‌بری پایان داد و افزایش بی‌وقفه درآمد نفت فرایند صنعتی شدن را عمیق‌تر کرد. در بخش‌های زیربنایی، سرمایه‌گذاری سنگینی صورت گرفت و صنایع پیچیده‌تر مونتاژ با کمک دولت و کشورهای سرمایه‌داری غرب پا گرفت. در مرحله سوم نیز توسعه وابسته افزایش می‌یابد. دولت در این مرحله، بعد از سال ۱۳۵۲، بسیار اقتدارگرا شده بود و تضاد طبقاتی بین

طبقات با نگرش سنتی و مدرن درگرفت و بحران‌هایی نیز پدید آمد که در نهایت منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد.

۴-۳. نظام اقتصادی- سیاسی در دوره جمهوری اسلامی

گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک در واکنش به مدرنیسم مطلقه پهلوی پدیدار شد و در آغاز دو تعبیر متفاوت از آن، یکی توسط روشن‌فکران مذهبی و دیگری توسط برخی روحانیون ناراضی عرضه گردید. این گفتمان بازتاب علائق و ارزش‌های طبقات روبه‌افول جامعه سنتی بود که در معرض نوسازی و اصلاح و انقلاب از بالا قرار گرفته بودند. در این گفتمان سنت اسلامی به‌عنوان راه‌حلی برای مسائل جامعه و عصر مدرن به ایدئولوژی تبدیل شد. این گفتمان که محصول فشارهای جامعه مدرن و زوال جامعه سنتی بود، مرکب از عناصر مختلفی چون نظریه سیاسی شیعه، برخی از وجوه پدرمیراثی (پاتریمونیالیسم) سنتی، برخی از عناصر مدرنیسم (مانند پارلمانتاریسم)، نوعی مردم‌گرایی و اقتدار کاریزمایی بوده است. این گفتمان بر رهبری، انضباط اجتماعی و اخلاقی، ارزش‌های سنتی، نخبه‌گرایی سیاسی و کنترل فرهنگی تأکید گذاشته است.

دیدگاه اقتصادی دوران جمهوری اسلامی، متأثر از اندیشه انقلاب اسلامی، همواره نفی‌کننده نظام سرمایه‌داری و نظام کمونیستی بوده است. این دیدگاه در رویکرد «نه شرقی و نه غربی» سیاست خارجی جمهوری اسلامی هویدا است. در این دوران همواره دو نگاه در حوزه عملکردی نظام اقتصادی- سیاسی وجود داشته است که یکی «دیدگاه چپ» و دیگری «دیدگاه راست» است. به‌لحاظ مشابهت دیدگاه چپ را به نگاه سوسیالیستی و دیدگاه راست را به نگاه سرمایه‌داری نزدیک می‌دانند.

نگاه چپ اسلام‌گرا که مربوط به دوره جنگ تحمیلی است، در حوزه اقتصاد، بر ضرورت مداخله دولت تأکید داشت و مردم نیز بیشتر در قالب تعاونی‌ها فعالیت اقتصادی انجام می‌دادند. این نگاه معتقد است پیشبرد اقتصاد ضرورتاً در قالب سازوکار دولتی امکان‌پذیر است. البته مجالی برای پرداختن به دلایل اتخاذ این سیاست‌ها نیست؛ اما دیدگاه دیگر، مربوط به دوره بعد از جنگ تحمیلی، نگاه راست در حوزه اقتصاد است که بیشتر به نگاه سرمایه‌داری نزدیک است. البته با ذکر این نکته که هر یک از دولت‌ها تفاوت‌هایی با

یکدیگر داشتند. ما در اینجا صرفاً دولت قبل از جنگ را نماینده اسلام چپ و دولت بعد از جنگ را نماینده اسلام راست معرفی کردیم و لذا به دولت‌های بعدی نمی‌پردازیم. در دولت بعد از جنگ با انجام اصلاحات اقتصادی در اولین کابینه آقای هاشمی رفسنجانی که دارای اهمیت قابل توجهی بود و تقریباً در دوره دوم ریاست جمهوری وی نیز تداوم داشت، این امر متأثر از سیاست‌های اقتصادی دوران جدید در ایران بود که در سازگاری با تمایلات بین‌المللی و در جهت آزادسازی اقتصادی عمل می‌کرد. در این دوران که گفتمان عمل‌گرا حاکم شد، زمینه حضور مداوم بخش خصوصی به دلیل شکست و ناکارایی بخش دولتی در اقتصاد کشور فراهم شد. در نتیجه نیروی بالقوه بخش خصوصی به‌عنوان ابزار جدید دولت برای بهبود و بازسازی اقتصادی به کار گرفته شد. در این فرایند سیاست چرخش اقتصادی در جهت جایگزینی بازار به وجود آمد که برخلاف دیدگاه چپ بود که استفاده از اهرم‌های کنترل مستقیم دولتی بر بازار، صادرات و واردات، تعیین استراتژی توسعه، برنامه‌ریزی، اجرا و تولید را مبنای نظام اقتصادی - سیاسی آن دوران قرار داده بود.

البته در تحلیل این دو دیدگاه باید گفت نگاه چپ و راست اسلام‌مدار به حوزه اقتصاد در ایران دوران جمهوری اسلامی متفاوت از دو نگاه چپ مارکسیست و راست لیبرال است، اما به دلیل نبود یک نظام اقتصادی - سیاسی کارآمد مبتنی بر اندیشه انقلاب اسلامی همواره در حوزه عملکردی در قالب دو نظام تعریف می‌شد؛ هرچند دیدگاه حاکمان هر دو نگاه نسبت به دو مکتب سرمایه‌داری و سوسیالیسم انتقادی بود.

۴-۴. تحلیل

جمهوری اسلامی با وقوع انقلاب اسلامی، بر مبنای فاصله گرفتن از دو گفتمان اقتصاد سیاسی غالب و حاکم بر جهان، یعنی سرمایه‌داری و سوسیالیسم تأسیس گردید و طبیعی است که دیدگاهش در حوزه اقتصاد نیز بر مبنای شکل‌گیری نظام اقتصادی - سیاسی اسلام است که در نظام اقتصادی - سیاسی اسلام نه صرفاً بر نقش کارگزار و نه صرفاً بر نقش ساختار تأکید دارد بلکه بر تعامل ساختار - کارگزار تأکید می‌کند و این متفاوت از دیدگاه نظام پهلوی

در حوزه اقتصاد سیاسی است که اصل را بر اقتصاد سرمایه‌داری می‌گذاشت و بر نقش کارگزار صرف تأکید داشت؛ هرچند در این قالب نیز موفق نبود.

با بررسی مفهوم اقتصاد سیاسی در جمهوری اسلامی ایران از نظر هستی‌شناسانه، باید گفت در تفکر اسلامی هدف از خلقت، غایت‌مدارانه است و غایت در زندگی از نظر اسلام سعادت دنیوی و سعادت اخروی به صورت توأمان است؛ در واقع، در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی به دلیل تأکید بر اسلام باید بر توجه به فرد و جمع به صورت توأمان صورت پذیرد، نه اینکه منافع فرد فدای جمع و نه منافع جمع فدای فرد شود و این یعنی اتخاذ اقتصاد سیاسی ترکیبی مبتنی بر تعامل ساختار- کارگزار که به مدل والزی نزدیک است. در هستی‌شناسی اقتصاد- سیاسی ترکیبی در دوره جمهوری اسلامی ذکر این نکته حائز اهمیت است که اساس و مبنای اقتصاد را تنها مانند اقتصاد سرمایه‌داری که بازار و قیمت تعیین‌کننده است و یا اقتصاد سوسیالیستی که تنها برنامه‌ریزی‌های دولتی تعیین‌کننده است قرار نمی‌دهد بلکه نوعی عوامل غیراقتصادی در اقتصاد سیاسی دخیل است که از این عوامل می‌توان به شرع و احکام دین اسلام اشاره کرد که برخی از سویه‌های اقتصادی آن عبارت از خمس، زکات، وقف و... است؛ در حالی که در نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیستی چنین مواردی دیده نمی‌شود. در اقتصاد سرمایه‌داری تنها فردیت مبتنی بر عقلانیت ابزاری و در اقتصاد سوسیالیست تنها جمع ملاک و ساختار است؛ اما در آموزه‌های فیلسوفان و فقیهان اسلام نوعی تعامل فرد و جمع مطرح است. از بعد معرفت‌شناسی نیز در رویکردهای معرفت‌شناسانه، نسبت بین سوژه (ایده- کارگزار) و ابژه (ماده- ساختار) مورد نظر است. در اقتصاد سرمایه‌داری سوژه (ایده- کارگزار) مقدم بر ابژه است و در اقتصاد سوسیالیستی ابژه (ماده- ساختار) مقدم بر ایده است و عین، ملاک است و نه عینیت؛ اما در اقتصاد سیاسی ترکیبی، «عینیت» و نه «عین» مطرح است و عینیت به معنای تعامل سوژه (کارگزار) با ابژه (ماده- ساختار) است. در نظام اقتصادی- سیاسی مطلوب جمهوری اسلامی نیز همین رویکرد حاکم است.

انسان‌شناسی نیز در نظام جمهوری اسلامی، برآمده از مکتب اسلام، متفاوت از دو مکتب سرمایه‌داری و سوسیالیسم است؛ لذا از این نگاه انسان نه یک موجود مادی و بشری است بلکه خلیفه خدا بر روی زمین است. انسان در این مکتب نه از نگاه فردگرایانه

سرمایه‌داری قابل تحلیل است که مبتنی بر نگرش سوژه- کارگزار دائماً در جهت منفعت فردی می‌کوشد و نه از نگاه جمع‌گرایانه سوسیالیستی که مبتنی بر نگرش ابژه- ساختار مجالی برای فرد قائل نیست؛ لذا همان‌گونه که اصل مالکیت خصوصی در انسان‌شناسی اسلامی پذیرفته است، جایی نیز برای دخالت دولت در نظام اقتصادی- سیاسی به نفع منفعت جمعی در نظر می‌گیرد.

از بعد روشی نیز نظام اقتصادی- سیاسی جمهوری اسلامی از نوع ترکیبی است که بر تعامل دولت با بخش خصوصی تأکید دارد. در حالی که در نظام اقتصادی- سیاسی سرمایه‌داری و سوسیالیسم «اقتصاد» بر «سیاست» اولویت دارد؛ اما در اقتصاد سیاسی ترکیبی به‌نوعی تعامل اقتصاد با سیاست مواجه هستیم. نمونه این تعامل را در متن برنامه‌های توسعه در جمهوری اسلامی می‌توان مشاهده کرد که بر تعامل ساختار با کارگزار تأکید دارد.

جمع‌بندی

در این مقاله ضمن بررسی روش‌شناسی نظام‌های مختلف اقتصادی- سیاسی دریافتیم که نقدی بر اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی از نظر روش‌شناسانه وجود دارد. به نظر می‌رسد در اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی هیچ‌گونه آشتی بین ماده (ساختار) و ایده‌ها (کارگزاران) صورت نگرفته است؛ به بیان دیگر، حوزه اقتصاد سیاسی یا پیشینی و برنامه‌ریزی‌شده و با تأکید بر ساختارها و دولت حداکثری صرف در اقتصاد سوسیالیستی دنبال شده و در بعضی مواقع تنها به عمل جمعی بدون توجه به فرد توجه می‌شد و یا اینکه پسینی و تجربی بوده و تنها بر آزادی کارگزاران و تأکید بر دولت حداقلی و نبود ساخت‌های اثربخش پویا در سرمایه‌داری دیده می‌شود.

اما در نظام اقتصادی- سیاسی ترکیبی با رویکرد تعاملی ساختار و کارگزار سروکار داریم. در واقع این نظام می‌تواند از تقلیل‌گرایی روش‌شناسانه اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد سوسیالیستی عبور کند. مسئله دیگر اینکه در اقتصاد سرمایه‌داری سطح تحلیل بیشتر خرد و مربوط به بازار و در اقتصاد سوسیالیستی سطح تحلیل بیشتر کلان و مربوط به ساختارهاست؛ اما در اقتصاد ترکیبی با تعامل سطح تحلیل خرد و کلان مواجه هستیم.

در مورد اهداف نیز، در اقتصاد سرمایه‌داری به دلیل اقتصاد بازار آزاد و شناور بودن قیمت‌ها اهداف از پیش تعیین شده ملاک نیست مگر اهداف اصلی که کسب سود بیشتر است و توسعه خطی و تجربه‌محور بیشتر به نظر می‌آید. از طرفی در اقتصاد سوسیالیستی نیز به دلیل دستوری بودن آن، اهداف از قبل تعیین می‌شود؛ از این رو برنامه‌های توسعه بیشتر در اقتصاد سیاسی دستوری دیده می‌شود؛ در حالی که در اقتصاد سیاسی ترکیبی از نوع والزی، اگرچه اهداف از طریق عقلانی و پیشینی، و نوع‌شناسی تعیین می‌شوند، اما این اهداف مطابق شرایط، قابل انعطاف است و نوعی پویایی در هدفمندی و تعامل عقل و تجربه لحاظ می‌گردد.

به عبارت دیگر سیاست و اقتصاد از روزگاران پیشین با یکدیگر تعامل داشته و تأثیر سیاست بر اقتصاد و سیاست دوطرفه است. در حالی که دو مدل اقتصاد سیاسی فوق با زندگی روزمره فاصله دارد؛ زیرا در عرصه زندگی روزمره عوامل متفاوتی در حوزه‌های گوناگون زندگی وجود دارد و نمی‌توان با غلبه یک عامل به سایر موارد، زندگی روزمره را با موفقیت سپری کرد. لذا نظام اقتصادی-سیاسی ترکیبی که شامل در نظر گرفتن نقش ساختار و کارگزار به صورت توأمان است، می‌تواند نزدیک به واقعیات زندگی روزمره باشد.

از طرفی چون نظام اقتصادی-سیاسی ایران معاصر (جمهوری اسلامی) نفی‌کننده دو مدل فوق است، لذا برای رسیدن به روش‌شناسی مناسب برای تحلیل نظام اقتصادی-سیاسی ایران معاصر باید با استفاده از الگوی ساختار-کارگزار که در ادبیات والزر از آن به برابری پیچیده گفته می‌شود، به نوعی تعادل بین ساختار و کارگزار برسیم؛ به این معنا که در تعیین روش‌شناسی نمی‌توانیم تنها یک عامل را تعیین‌کننده و ملاک فهم و تجویز راهکارها و تعیین راهبردهای اقتصاد سیاسی قرار دهیم بلکه باید عوامل متفاوت در بسترها و شرایط گوناگون مورد بررسی قرار گیرد.

یادداشت‌ها

1. synchronic
2. diachronic
3. economic
4. Aristotle
5. Xenophon

6. politic
7. Cicero
8. Deinventione
9. system
10. David Easton
11. political economy
12. structure
13. agency
14. Michael Walzer
15. Kant
16. intellect
17. rationality
18. reason
19. transcendental
20. ethics
21. Morality

کتابنامه

- استوکر، جری و مارش، دیوید (۱۳۹۵). *روش و نظریه در سیاست*، ترجمه حاجی یوسفی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- استلی پرس، اولیور و بولک، آلن (۱۳۷۸). *فرهنگ اندیشه نو*، گروه مترجمان، تهران: انتشارات مازیار.
- ایسینگ، اتمار (۱۳۷۴). *تاریخ اندیشه‌ها و عقاید اقتصادی*، ترجمه هادی صمدی، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، مؤسسه تحقیقات اقتصادی.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۸). *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، ترجمه وحید بزرگی، چاپ دوم، تهران: نشر رسا.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۵). *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- دیرکس، هانس (۱۳۸۴). *انسان‌شناسی فلسفی*، ترجمه محمدرضا بهشتی، چاپ دوم، تهران: انتشارات هرمس.
- قنادان، محمود (۱۳۸۹). *کلیات علم اقتصاد*، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاپو، جیمز ای و راسو، دیوید پی لوین (۱۳۸۷). *نظریه‌های اقتصاد سیاسی*، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: نشر ثالث.
- گاندی، لیلا (۱۳۸۸). *پسااستعمارگرایی*، ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- استوکر، جری و مارش، دیوید (۱۳۹۵). *روش و نظریه در سیاست*، ترجمه حاجی یوسفی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

محمدپور، احمد (۱۳۹۲). *روش تحقیق کیفی ضد روش؛ جلد اول: منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی*، تهران: نشر جامعه‌شناسان.

والزر، مایکل (۱۳۸۸). *حوزه‌های عدالت*، ترجمه صالح نجفی، تهران: نشر ثالث.

وینسنت، اندرو (۱۳۹۲). *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس.

های، کالین (۱۳۸۵). *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، ترجمه احمد گل‌محمدی، چاپ اول، تهران: نشر نی.

هایدگر، مارتین (۱۳۸۹). *هستی و زمان*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

هگل، فریدریش (۱۳۹۷). *پدیدارشناسی روح*، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر کندوکاو.

Barker, Ernest (TR.) (1952). *The Politics of Aristotle*, Oxford clander press.

<http://plato.stanford.edu/entries/epistemology>

<http://plato.stanford.edu/entries/Descartes-ontological>

Walzer, Micheal (1983). *Sphere Of Justice , A Defence of Pluralism and Equality*, New York, Basic Books.

Walzer, Micheal (1988). *The Company of Critics Social Criticism and Political Commitment in the Twentieth Century*, New York: Basic Books.

www.sunypress.edu, peirce's pragmatic: the foundation for bpluralism, - chales-peirces-pragmatic-aspx.

<http://www.merriam-webster.com>

www.sunypress.edu, Charles pierce's pragmatic pluralism, meaning as habit, sandrab. Rosenthal.